

بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

ابیاتی از برنامه ۹۲۶ گنج حضور

بود عِدْلُغُوْثِ هَمَجْنَسِ پری
چون پری، نه سال در پنهان پری
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۲۹۷۴

کسی که سکوت می کند و راز دارد، همجنس پری است و سبک بال و آزاد است. اما من ذهنی و دیو دردها فقط تعریف و توصیف می کند، خودنمایی می کند و یا نگران و ترسو است و حتی تجربه معنوی و شادی بی سبب را تعریف می کند و به دیگران به زور تبلیغ می کند و همین کار او را در من ذهنی نگه می دارد.

گفت: سِیْمَاهُمْ وَجُوْهُ کَرْدگَار
که بود غَمَازِ بَارَان، سبزه زار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۲۷۲۳

زندگی بیرونی و رفتار و حالات ما نمایانگر درون ما است، اگر از بیرون خشک، افسرده، منقبض، دورو، خودنما، ترسو، نگران، خسیس، کم بین، حسود، متنفر و دیگر دردها هستیم. یعنی از باران الهی و شادی بی سبب بی بهره هستیم و خود را در من ذهنی محدود کردیم و به زندگی اجازه نمی دهیم روی ما کار کند و ما را زنده و باطراوت کند.

چون بدو زنده شدی، آن خود وی است
وحدت محض است آن، شرکت کی است؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت شماره ۲۷۶۷

با من ذهنی همیشه شریک خدا شد. با ذهن و فرمول و جمع کردن دانش معنوی بدون عمل، همیشه شریک خدا شد، فقط همیشه معنوی نما بود. اما کسی که فقط تعهد به انداختن ضایعات و همانندگی ها دارد و برای آنها کار می کند و پیوسته ناظر است تا تسلیم باشد، او زنده به زندگی و شریک است در وحدت و با کل یکی می شود.

هر که بُودِ عاشِقِ خُودِ پَنجِ نِشَانِ دَارِدِ بَد
سخت دل و سست قدم، کاهل و بی کار و ترش
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۱۹

من ذهنی خاصیت هایی همچون سنگ دلی و دلمردگی، بی حالی و ترس و ناامیدی و تنبلی و کندگی، جسم بین و ایراد بین و ترش رو و خشمگین و تنگ نظر و حسود است و اینها کارافزایی و مسئله سازی و دشمن سازی و درد سازی است و من ذهنی همیشه خمار است.

طالب است و غالب است آن کردگار
تا ز هستی ها برآرد او دَمَار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت شماره ۳۳۱۴

قانون و نظم هدایتگر ما است، مثل چراغ راهنما. بنابراین اگر با خدا و زندگی ساز مخالف بزنی و منم منم و مقاومت راه بیندازیم و به دنبال شهوات و خواسته های تقلیدی من ذهنی رویم، خودمان را در مسیر بی نظمی و مخالفت می بریم و به خود صدمه می زنیم، پس کافیه تسلیم شویم تا برکات و شادی بی سبب بیست و چهار ساعته را دریافت کنیم.

کجاست ساقی جان؟ تا به هم زَند ما را
بروید از دل ما فِکْرِ دِی و فردا را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۳

با شناسایی شادی بی سبب و عشق حقیقی و گرفتن سکوت و سکون و عمق بی نهایت، دیگر چیزهای بیرونی جذابیت و کشش ندارند و اگر هم داشته باشند آفل بودن آن روشن است و با پرهیز و درد هشیارانه و رضایت و صبر به زندگی می گوئیم، ما فقط یکی بودن با زندگی را می خواهیم و دیروز و فردا برایمان مهم نیست و فقط همین لحظه جدی است و حقیقت دارد.

لَبِیْکَ لَبِیْکَ اَی کَرَم، سُوْدَایِ تُسْتِ اَنْدَرِ سَرَم
ز آب تو چرخ می زنم مانند چرخ آسیا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

-لیک: قبول می‌کنم، امر تو را اطاعت می‌کنم.
-سودا: خیال، هوی و هوس

ای زندگی من تسلیم هستم و کارگاهی هستم که فقط با عقل تو کار می‌کند همچون آسیابی که بدون آب کار نمی‌کند.

این ترازو بهر این بنهاد حق
تا رود انصاف ما را در سبق

از ترازو کم کنی، من کم کنم
تا تو با من روشنی، من روشنم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات شماره ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰

-سِق: نیروی ازلی، فضای یکتایی، فضای همه امکانات، درس یک روزه، مسابقه

زندگی برای ما ترازویی گذاشته تا ما از حضور و یا من‌ذهنی هشیار شویم و این یعنی هر وقت درد داریم، یعنی خواسته‌ها و هوس‌ها و ناشکری‌ها و دردها و انقباض و جر و بحث را روی ترازو ریختیم و زندگی بابت اینها عشق و شادی نمی‌دهد. اما اگر آنها را از روی ترازو برداریم و بجای آنها تسلیم و پرهیز و درد هشیارانه با رضایت و توکل صد در صد و صبر بگذاریم، همان مقدار جنس خدا و شادی بی‌سبب دریافت می‌کنیم.

سجده آمد کندن خُشیت لَظ
موجبِ قربی که و اَسجد و اقْتَرِب
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت شماره ۱۲۰۹

کندن من‌ذهنی و هر چیزی که به ما چسبیده و از آن زندگی‌گذاری می‌کنیم و بابت نداشتنش ترس و غم و وسواس داریم، سجده و توکل و تسلیم است تا خدا بتواند ما را زنده و روشن کند و نزدیک خودش کند، نزدیک منبع بی‌نهایت عشق و شادی بی‌سبب و سکوت و سکون و آرامش و سبکبالی.

می‌ده گزافه ساقیا تا کم شود خوف و رجا
گردن بزن اندیشه را ما از کجا او از کجا؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۳

ای زندگی من‌ذهنی و همانندگی‌ها را از ما بگیر، افکار مسلسل وار و حتی امید با من‌ذهنی را بگیر. همین لحظه مهم است و کافی و به امید و یا ناامیدی نیازی نیست همین اکنون همین است که هست و عشق و شادی بی‌سبب کافی است، همجنس و هماهنگی با خدا کافی است و او خودش می‌داند ما را کجا هدایت کند.

صبر کردن، جان تسبیحاتِ توست
صبر کن، کآنست تسبیحِ درست

هیچ تسبیحی ندارد آن دَرَج
صبر کن، الصبر مفتاح الفرج
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۳۱۴۵ و ۳۱۴۶

اگر می‌خواهیم زنده به زندگی شویم و نمی‌دانیم چطور و سوال داریم و به این در آن در می‌زنیم، باید متوجه باشیم که زندگی اگر ما را در صبر توأم با رضایت و توکل صد در صد ببیند، ما را در صبر و پرهیز ببیند، ما را در صبر و شکر ببیند، ما را در صبر و واهمانش و ترک اعتیادها ببیند، ما را در صبر و کار با عقل زندگی ببیند، ما را زنده و بی‌نهایت شاد بی‌سبب می‌کند و این یعنی صبر خیلی خیلی مهم و معتبر است زیرا صبر ترمز من‌ذهنی و دیو این جهانی است تا کوچک شود، با هر صبر کوچک می‌شود، صبر در خودنمایی و دیده شدن و پز دادن، صبر در حرص و احتکار، صبر در ولع و شهوات، صبر در جر و بحث و کنترل دیگران، صبر در هر چیز.

صبر چون پول صراط آن سو، بهشت
هست با هر خوب، یک لالای زشت

تا ز لالا می‌گریزی، وصل نیست
زانکه لالا ز شاهد، فصل نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۳۱۴۷ و ۳۱۴۸

صبر کردن در هر چیز، هدایت کننده ما از روی مسئله سازی، دشمن سازی، درد سازی، حادثه سازی، و هدایتگر ما به سمت فضای عمیق و بی‌نهایت و منبع عشق است و صبر نکردن هم افتادن توی من‌ذهنی و آتش و درد و غم و افسردگی و خشونت است، ما باید با صبر و فضاگشایی حوصله من‌ذهنی را سر ببریم تا ما را ترک کند و ما بتوانیم وارد بهشت و شادی بی‌سبب و زندگی حقیقی شویم، یعنی نه بجنگیم و نه از دستش فرار کنیم و **پشیمان فضاگشایی نشویم**، فقط صبر و شکر، زندگی صبر و پرهیز ما را امتحان می‌کند، فضاگشایی و پرهیز ما و توکل ما را امتحان می‌کند و با صبر است که قبول می‌شویم، با بازی دیدن جهان و اتفاقات و جدی دیدن صبر و پرهیز و شکر است که قبول می‌شویم و به آرامش و شادی و عشق و اصل خود زنده می‌شویم.

درخواست قسمت هایلایت شده وفقه است. دوبارخوانده شده و کلمه «نشویم» با وفقه تصحیح می‌شود.

با سپاس از همه، علی از تهران